



## سوره مبارکه علق

\* این سوره جزء سوره‌هایی است که با امر شروع می‌شود. بعثت پیامبر (ص) با این سوره شروع شده و این سوره، سوره بعثت است. یعنی تبلیغ علنی دین و خبر از نبوت پیامبر (ص) توسط سوره مبارکه علق صورت گرفته است.

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- آیه ۱: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱): این آیه بسیار ویژه است و درباره هر یک از مؤلفه‌های آن حرف‌های بسیاری می‌توان گفت. بحث این آیه درباره «قرائت» است و از آنجا که روح حاکم بر این سوره اسم الله رحمان رحیم است، قرائت آن با استعانت از اسم صورت می‌گیرد. اسم ربی که خلق کرده است.

- نکته مهم: «قرائت» یعنی فرآیندی که انسان با استفاده از رؤیت یک حقیقت ثبت شده، جان خود را در راستای این حقیقت ارتقاء می‌دهد. یعنی نوعی خواندن همراه با فهمیدن درونی است که ارتقاء ایجاد می‌کند. این موضوع در قرائت بسیار موضوع مهمی است، لذا قرائت، عنصر اصلی در علم حقیقی محسوب می‌شود.

- در ادامه آیات هم متوجه می‌شویم موضوع علم بسیار مهم است و اصلی‌ترین ابزار آن علم، قرائت می‌شود و این مسئله با استعانت از اسم صورت می‌گیرد. با توجه به آنچه درباره قرائت گفته شد، «اسم» حقیقت ثبت شده در عالم هستی است و قرائت اسم به نسبت مسمّا، جان را در راستای رسیدن به مراتب بالاتر حقیقت اسم ارتقاء می‌دهد. این آیه با اینکه یک حیثیت کاملاً ویژه و ملکوتی دارد، ضمناً با موضوع خلق هم ارتباط پیدا کرده که در آیه بعد آمده است.

- سوره مبارکه اعلی هم با امر شروع شده است: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱)». این آیه تسبیح به اسم ربک الاعلی است و این آیه قرائت به وسیله اسم است. در آنجا اسم را تسبیح و تنزیه و خالی از نقص می‌داند و اینجا از همان اسم برای قرائت استفاده می‌کند. - مطالب این سوره به گونه‌ای است که باید آن‌ها را با آیات بعدش نگاه کرد. بالأخص اینکه آیات بعدی، ماجرای علم را مطرح می‌کند و انتهای سوره که بحث سجده است.

- آیه ۲: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲): نکته بسیار مهم این آیه آنجاست که چون به ویژگی خلقت انسان که بحث علق است، اشاره کرده، دستگاه انسان با قدرت قرائت و استعانت از اسم می‌تواند چنین عروجی داشته باشد. با توجه به اینکه دستگاه خلقی انسان هم بسیار ویژه و منحصر به فرد است. یعنی این آیه می‌گوید: انسان تو که به لحاظ خلقی موجود ویژه‌ای هستی و امکانات ویژه‌ای برای خلق برای تو وجود دارد، پس جایی برای استغناء وجود ندارد اما همین دستگاه خلقی، دستگاه بسیار هماهنگی در ارتباط با قرائت است. به همین دلیل این دیدن چشم و داشتن گوش در سر انسان امکان ویژه‌ای برای دیدن و شنیدن اصل کاری است.

- نکته: اگر این سوره را با سوره اعلی بخوانیم این گونه می‌شود: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳)»، «مقام خلق»؛ مقام پدیدار شدن یک رخداد است و «مقام هدایت»؛ مقام اثربخشی یک رخداد یا پدیده است. در این سوره به مقام خلق اشاره می‌کند، نه به مقام اثر.

- به عبارت دیگر، هر پدیده و رخدادی که در عالم که بتوان اسمش را مخلوق گذاشت دو مقام دارد؛ یکی «خلق» و دیگری «هدایت». مقام خلق، مقامی است که دریافت‌کننده است و مقام هدایت، مقام اثربخشی و اثرگذاری است. مثلاً یک میز به عنوان مخلوق، آن قسمتی که از چوب است یعنی از جنس‌اش است، خلقش می‌باشد و آن قسمتی که به کارکرد و وظایفش مربوط می‌شود، بحث هدایتش است. یعنی هرگاه بحث تقدیر و هدایت است، بحث کارکرد و ثمر دهی موضوعیت دارد و وقتی مقام خلق است، بحث امکانات یعنی آنچه در

آن تعبیه شده است. حال در آیه اول سوره مبارکه علق آمده است: «الَّذِي خَلَقَ» یعنی کسی که موجودات را خلق کرده و به موجودات امکان، استعداد، توان، قدرت، علم و ... داده است و فعلاً کاری ندارد به اینکه این امکانات را در چه راهی صرف می‌کند. مقام بعد از آن را «علق» آورده است. علق مرحله‌ای از خلق انسان است که استعداد انسان شدن را دارد، ولی انسان نیست و باید راه خلقتش را طی کند و بتواند تمایز پیدا کرده و به یک انسان تبدیل شود.

- آیه ۳: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (۳): مجدداً امر قرائت مطرح شده که در کنار بحث «ربوبیت» خدا قرار داده شده است.

- چند نکته وجود دارد: در آیه اول هم قرائت در کنار ربوبیت قرار گرفته و هم عوامل قرائت مطرح شده است که خدا با ساختار خلقی و با استفاده از اسم، این امکان را ایجاد کرده است. در این آیه که قرائت را در کنار ربوبیت قرار داده، صفت دیگری درباره قرائت وجود دارد که صفت کرامت است. «کرامت» یعنی یک عزت درونی. ویژگی مهم این صفت این است که هم می‌توان آن را به نسبت خدا در نظر گرفت و هم با کرامت بخشی‌اش در نظر گرفت. اگر به نسبت خود خدا در نظر بگیریم؛ یکی از آن صفات بنیادی است که موجب قرائت می‌شود، ولی اگر به نسبت بنده در نظر بگیریم معلوم می‌شود یکی از ثمرات مهم قرائت کردن، به کرامت رسیدن است. چون در انسان علم را درمان می‌کند، یک عزت درونی ایجاد می‌کند. مهم اینجاست که اگر در اثر قرائت یک حالت درونی در فرد شکل گرفت، تولید استغنا نمی‌کند؛ یعنی در عین کرامت داشتن، تولید سجده می‌کند.

- آیات ۴ و ۵: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵): این آیه در ادامه آیات قبلی می‌گوید: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» چون «واو» حالیه است، پس این گونه است که کرامت کردن هم امری طبیعی و در عین حال درونی است و در ادامه توضیح حالت حالیه، جمع ربوبیت و کرامت را موضوع علم کرده است. این همان بحثی بود که در ابتدا درباره قرائت بیان شد که نشان می‌دهد ثمره نهایی قرائت؛ رسیدن به یک علم الهی است که این علم به واسطه ربوبیت خدا جاری می‌شود. یعنی درباره سطحی از علم صحبت می‌کند که «یَقْذِفُ اللَّهُ فِي يَشَاءٍ» است. این سوره آشکار می‌کند قرائت آن چیزی است که زمینه‌ساز دریافت آن علم در انسان می‌شود. این علم کاملاً دادنی است و وسائلی هم دارد که قلم از وسائط آن است.

- اشاره: می‌توان گفت: قرائت ابزاری است برای اکرام انسان توسط خدا. زیرا اکرام کسی است که با قلم آموزش داده و چیزی را آموخته که انسان تا قبل از آن بلد نبوده است. پس وقتی خدا می‌گوید: «اکرم» یعنی کریم‌ترین این کار را کرده و از سوی کریم، برای انسان اکرامی صورت گرفته است. یعنی توان قرائت کرامتی است برای انسان که خدا به دیگران نداده است.

- آیات ۶ و ۷: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبْفٍ (۶) أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى (۷): آیه ۶ بیان می‌کند اینکه انسان طغیان می‌کند به خاطر احساس استغنائش است. ولی وقتی در ابتدای آیه «کلاً» آورده است یعنی یک باوری در این زمینه وجود دارد، زیرا کلاً به معنای «نه چنین است» می‌باشد، حال آیه می‌گوید: این پندار و باوری که دارید درست نیست و واقعیت این است که انسان اگر در جایی طغیان می‌کند، علتش استغناء است. (طغیان یعنی حالتی که انسان از حدود رد شود، حدودی که به واسطه عقل و فطرت و دین برای انسان تبیین شده است).

- حال باید تحلیل کرد چه باوری در ذهنیت انسان است که این آیه از آن پرده‌برداری کرده است؟ اگر بخواهیم باوری را بگذاریم که هم با این آیه و هم با مطالب مطرح شده در آیات قبلی متناسب باشد این است که آدم‌ها فکر می‌کنند «چون علم و توانمندی پیدا می‌کنند اجازه دارند حدود را رد کنند». خدا می‌فهماند این گونه نیست که شما فکر می‌کنید؛ زیرا اگر آدم‌ها این علم را درست می‌فهمیدند، این گونه نمی‌پنداشتند و این فهم غلط آن‌ها به خاطر احساس استغنا است.

- آیه ۸: «إِنِّي إِلِي رَبُّكَ الرَّجْعِي (۸): این آیه در واقع علت آیه قبلی است. زیرا قانونی را مطرح می‌کند با این عنوان که «رجعی به سمت خداست» و این قانونی است که اگر آدم‌ها بر اساس این آیه عمل می‌کردند، احساس استغنا و طغیان برایشان به وجود نمی‌آمد. چون رجعی به سمت خداست، پس اگر علمی هم پایین آمده، مانند این است که این علم یک وارثی دارد و آن خداست.

- پس می‌توان گفت ثمره قرائت، «رجعت بدون طغیان به سمت خداست».

- آیات ۹ تا ۱۳: أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۳): درباره رأی و دیدن باید بگوییم همان گونه که در آیات اولیه درباره قرائت سخن گفته شد، قرائت خواندن همراه با دیدنی است که رجعت بدون طغیان و استغنا ایجاد می کند. برای همین «دیدن» یکی از مؤلفه های قرائت است. خود دیدن مراتب مختلف از دیدن حسی تا شهودی دارد. عنصر دیدن در چند آیه قبلی هم برجسته شد و آمده بود که آدم ها چون خودشان را بی نیاز می بینند، دچار استغنا می شوند. (أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى) حال در این آیات دیدن که از نظر خدا یک دیدن درست است، به واقعیت آدم ها نگاه می کند و می گوید: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى / عَبْدًا إِذَا صَلَّى» یعنی نگاه کن به آن بنده ای که عبدی را که در حال عبادت است نهی می کند.

- أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى: این آیه را به دو طریق می توان خواند؛ یعنی می توان «إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» را با «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» در نظر گرفت و در حالت دوم می توان با «يَنْهَى» در نظر گرفت. بنابراین این آیه دو گونه می شود. حالت اول که به نظر تفاسیر هم نزدیک تر است این گونه می شود که «نگاه کن به عبدی که در حال صلی است و او دارد از این کار او را نهی می کند» اگر این آدم بر طریق هدایت و در حال انجام تقوا باشد، این کار بسیار زشت است، پس آن نهی کردنش نوعی تکذیب و تولی است

- أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى؛ یعنی یک رؤیتی صورت می گیرد که در آن رؤیت چند چیز دیده می شود: اولاً دو تا آدم هستند که یکی از آن ها در حال ستایش و ستودن است و دیگری او را نهی می کند و می گوید این کار را نکن. ثانیاً این آدم در حال عبادت، در حال هدایت نیز است، حال با توجه به معنای هدایت که ساحت خلقی است، این آدم در هدایت قرار می گیرد. یعنی قرائت و علم جایگزین همان ساختار خلقی شده اند و اینجا با دوربین دیگری واقعیت این آدم را نگاه می کند که بحث «تکذیب کردن و تولی» است. وقتی از منظر قرائت به صفات بسیار ساده اجتماعی (مانند اینکه کسی کاری را می کند و دیگری او را نهی می کند) نگاه می کنیم حقیقتی را در پشت آن می بینیم که مبنای اصلی هدایت و خلق و علم آدمی می باشد که قرائت کرده است. در ابتدا یک موضوع ساده فردی مانند قرائت کردن است، ولی این موضوع خودش را در یک پدیده اجتماعی نشان می دهد که این ها آن قدر به هم تنیده هستند که نشان دهد، یکی از شئون قرائت همین است که بتوانیم هم در ساحت فردی و هم در ساحت اجتماعی اش ببینیم.

- توضیح مجدد: این سوره درباره آدمی صحبت می کند که طغیان کرده و طغیانش به خاطر این است که می اندیشد علمش مال خودش است. حال همین آدم را در اجتماع به تصویر می کشد که مانع از عملکرد درست آدمی دیگر می شود که در حال نماز خواندن است. یعنی یک قانون را در ساحت های مختلف انسان فردی و اجتماعی مطرح می کند.

- آیه ۱۴: أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴): جالب است دوربین جاهای مختلفی کاشته شده و در هر جا نوعی از قرائت پیدا کرده است. یک بار در منظر آدمی که نهی می کند، یک بار در منظر آدمی که عبادت می کند، یک بار در منظر پیامبر و یک بار هم در منظر خدا و می گوید: خدا هم رأی دارد (می بیند). حال اگر انسان دوربین اش را در هر جایی قرار دهد، حدی از قرائت برایش حاصل می شود.

انسان می تواند لایه های مختلف قرائت داشته باشد یعنی انسان می تواند موضوعی را از منظر خدا، پیامبر و خودش و یا یک آدم باتقوا و یا یک آدم بد ببیند. در واقع اصل تشخیص خوبی و بدی هم بر همین منوال است. یعنی اگر از کسی بپرسیم چرا فلان چیز را انتخاب کردی؟ بگوید: «چون خدا دوست دارد» یعنی او به فطرتش نزدیک است و اگر انسان این کار را زیاد انجام دهد، به سمت فطرتش میل پیدا می کند. مسلماً اگر کسی آبروی مؤمنی را ببرد نمی تواند بگوید: «چون خدا دوست دارد می خواهم آبروی او را ببرم!». حتی ممکن است انسان این حرف را به زبانش جاری کند ولی در خلوت خودش درمی یابد که خدا این گونه نیست. این موضوع بسیار مهم است که انسان می تواند مطلبی را به جای خیلی ها ببیند، حتی انسان می تواند به جای خدا هم ببیند. یعنی انسان می تواند ببیند که خدا او را می بیند؛ و اگر انسان این را ببیند، سیستم رفتار و اعتقاداتش متفاوت می شود.

- آیات ۱۵ و ۱۶: كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَسَنُفَعَا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶): از محتوای آیات چنین بر می آید که موی پیشانی این انسان کاذبۀ خاطئه گرفته می شود و دچار نهایت خفت و خواری می شود. پندار این فرد این بوده که می تواند به خاطر داشتن علم، قواعد را جابه جا کند و می پنداشت بازگشتی به سمت خدا نخواهد داشت و ثمره نهایی هم به دست خودش است، که خدا کلاً آن را رد می کند و می گوید: چنین نیست بلکه موی پیشانی او را می گیرم و در نهایت خفت و خواری در می آورم.

موی پیشانی به سجده گاه انسان بسیار نزدیک است و گرفتن آن، نهایت خفت و خواری را در انسان ایجاد می کند یعنی انگار تمام قدرت فرد در اختیار طرف مقابل قرار گرفته است.

- نکته: پیشانی؛ منطقه استغنا در افراد است و از پیشانی افراد می توان فهمید که منکر هستند و یا متواضع. پیشانی انسان منطقه سجده است و کسی که اهل سجده است، مشخص است. حتی کسی که اهل سجده زیادی است نیز مشخص است.

- در مورد پیشانی نکات بسیاری وجود دارد از جمله اینکه:

- ✓ بین اعضای انسان، عضوی که شرافت سجده به خاک پیدا کرده پیشانی است.
- ✓ از بین هفت موضع که در هنگام سجده روی زمین قرار می گیرد فقط پیشانی است که بر خاک گذاشته می شود. چون پیشانی بالاترین نقطه بدن است، وقتی بر روی خاک قرار می گیرد، بیشترین حالت تواضع را ایجاد می کند.
- ✓ هر انسانی در هر حالتی در حال سجده است یا به خدا یا به ابلیس، اگر کسی عبودیت شیطان را انجام دهد، می گویند به شیطان سجده می کند زیرا نماد عبودیت؛ پیشانی است.
- ✓ انسان در هر حالتی پیشانی اش خم است یا به خدا و یا به غیر از خدا.

- اگر دقت کنید در آیات از علقه شروع کرد و به ناصیه ختم کرد که خود همین مسئله مراحل رشد را نشان می دهد. از حالت جنینی شروع شد تا نهایت عبودیتی که یک نفر می تواند داشته باشد.

نکته: یک ویژگی که علقه چه به لحاظ خلقی و چه به لحاظ ساختاری دارد؛ بحث «وابستگی» است. علقه مرحله ای را گویند که جنین در نهایت وابستگی به رحم قرار دارد، برای همین ذات خلقتی علقه در نهایت وابستگی است و اگر انسان این مسئله را می فهمید سجده می کرد و دیگر این اتفاق برایش نمی افتاد که موی پیشانی اش را بگیرد و به خفت و خواری بیفتد.

- آیات ۱۷ و ۱۸: فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ (۱۸): انسان ها در نهایت استغنا هم در ته ذهن خودشان می دانند نیاز به چیزی دارند که داشته باشند و انسان ها در ته خلوت خودشان هم می دانند خدا آن ها را می بیند و ... بنابراین اگر انسان ها در نهایت استغنا هم باشند، در درون خودشان احساس نیاز می کنند و هیچ گاه به استغنا کامل نمی رسند؛ بنابراین انسان هر کاری کند، از نیاز خالی نمی شود.

- نکته: وقتی در روایات سخن از فقر می شود و آن را مورد تعریف و تمجید قرار می دهند، منظور «نیاز» است نه فقر مادی. یعنی انسان استغنا نداشته باشد و خودش را نیازمند بداند. (انتم الفقرا الى الله). «فقر» ماده اولیه تعقل است و هر کسی احساس نیاز واقعی کند، تعقل می کند. احساس نیاز؛ ماده اصلی همه پیشرفت ها است.

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد رب العالمين